

جامعهٔ مردگان مانند زندگان به طایفه و قبیله تقسیم می‌شود. ممکن است مردگان دوباره به شکل انسان درآیند یا به کلی ناپدید شوند. عقیده به زندگی پس از مرگ وجود دارد، ولی در هیچ‌جا آن را لایتناهی نمی‌دانند و معتقدند که اموات نیز در جهان دیگری می‌میرند.^(۳)

«در میان تاسمانی‌ها نوعی پرستش مردگان وجود داشته است، شاید آرزوی جلوگیری از خطر کسانی که ممکن است به زندگانی آسیب برسانند، علت اصلی بسیاری از مراسم تاسمانی‌ها بوده باشد. بدن مردگان را با سنگ پر کرده، یا روی آنها هرم می‌ساختند. این اعمال اشاره به اعتقاد به بقای جسم دارد و این اعتقاد نیز تعیین‌کنندهٔ رسم ابتدایی است که بدن مردگان را به طناب می‌بستند.

حتی در بخش‌هایی از اروپا پاهای مردگان را به منظور جلوگیری از راه رفتن‌شان می‌بستند. در تمدن توتومی سکویی برای دفن مردگان درست می‌کردند؛ به عبارت دیگر، مردگان در سطح بالاتر یا روی درختی در معرض دید قرار داشتند. این کار بدون شک معنای دیگر حمایت از زندگان از آثار زیان‌آور مردگان بوده است. زمانی پولینزی‌ها و مصری‌ها به منظور این که جسد تا حداکثر زمان ممکن حفظ شود، مردگان‌شان را مومیایی می‌کردند. مجموعهٔ مردگان بعد از مطالعه و درمان مناسب، ساخته و پرداخته و نگهداری می‌شد. این عقیده وجود داشت که با انجام این عمل در سر، نه فقط نیروی افراد زنده، بلکه نیروی ماورایی که پس از مرگ به دست می‌آید، ایجاد می‌شود. در میان مردمان ابتدایی کسانی بر این باور بودند که حتی مردگان در جسم دیگری که «زیستن غیرجسمانی» است، قرار می‌گیرد. البته چنین وضعیتی برای همگان نبوده و گاهی اوقات فقط مخصوص افراد مشهور بوده است. اعتقاد

مشابهی نیز وجود دارد که مردگان به سوی بازماندگان‌شان بر می‌گردند. در مواردی مشاهده شده که بازماندگان تلاش می‌کردند با حمل جسد به خارج از خانه، نه از راه در، بلکه با ساختن مکانی که یک ورودی موقت داشت، بین جسم و روح فاصله ایجاد کنند.^(۴)

مرگ در دین‌های ابتداییِ حال حاضر

الف: دین‌های بومی آفریقا

«در ادیان آفریقایی انسان با مرگ جسم نابود نمی‌شود، بلکه در عالم دیگری به حیات خود ادامه می‌دهد. احترام به ارواح و نیاکان و اعتقاد به اینکه این ارواح می‌توانند در زندگی بازماندگان اثر بگذارند و نیز دادن هدیه و قربانی برای آنها، همه موید چنین باوری است. آنان بر این اعتقادند که مرگ در ابتدا وجود نداشته و نیاکان اولیه به آن دچار نمی‌شدند، اما بعدها در اثر حادثه‌ای مرگ عارض شده است. گفتنی است این حادثه در اساطیر مختلفی بیان شده است.

در اساطیر آفریقا از جهان مردگان نیز بسیار سخن رفته است. در برخی از این اساطیر سخن از زندگی دیگری است که راه بازگشت در آن وجود ندارد. در برخی اساطیر، جهان مردگان در آسمان و در برخی دیگر در زیر زمین قرار دارد.

در ادیان آفریقا نظام آخرت‌شناسی مشتمل بر داوری، پاداش و مجازات، کمتر دیده می‌شود. فقط در برخی از مناطق و در میان بعضی از قبایل، گناهکاران پس از مرگ باید حساب پس دهند و به مجازات اعمال خود برسند. همچنین بعضی از قبایل به تناسخ و انتقال روح معتقدند. آنان بر این باورند که روح پس از مرگ به بدن دیگری منتقل

می‌شود.»^(۵)

ب : دین‌های بومی امریکا

بومیان امریکا هرگز مرگ را به معنای نابودی نمی‌دانند، بلکه آن را آغاز زندگی دیگری می‌دانند. آنها سروده‌های بسیاری دربارهٔ مرگ دارند که برخی نشان دهندهٔ این است که زندگی حقیقی، پس از مرگ آغاز می‌شود.

اگر در اینجا و در یک سرزمین غریبه بمیرم،
اگر در سرزمینی که مربوط به خودم نیست، بمیرم،
به هر حال، غریو رعد،
رعد در حال گردش،
مرا با خود به خانه‌ام خواهد برد،
اگر در اینجا بمیرم، باد؛
بادی که از چمنزار می‌گذرد،
این باد، مرا به خانه‌ام خواهد برد.
باد و رعد و برق، در همه جا یکسان هستند،

پس، در این صورت، چه اهمیتی دارد که من در اینجا، در سرزمین

غریبه، بمیرم؟

اعتقاد بومیان امریکا به نوع زندگی آینده، چندان آشکار نیست. بعضی از بومیان، زندگی آینده را همراه با شادی و سرور و بعضی آن را توأم با غم و اندوه می‌دانند. با این حال، بسیاری از قبایل همراه مردگان خود چیزهایی را دفن می‌کنند؛ گویا در زندگی آینده به این متاع‌ها نیازمندند. گاه نیز حیواناتی را همراه او دفن می‌کنند و حتی اگر فرد مهمی باشد، یکی از افراد دشمن را که اسیر شده و یا تعداد زیادی از زنان و کودکان را

با او به خاک می‌سپارند. همهٔ این امور حاکی از اعتقاد به زندگی پس از مرگ است.

نویسنده‌ای دربارهٔ اعتقاد به مرگ و زندگی آینده در میان بومیان امریکا می‌گوید: اعتقاد کلی بومیان امریکا به دنیای دیگری که در پیش روی ماست به آنها اجازه داده که مرگ خویش را حاصل طبیعی وجود شناخته و پذیرا شوند. اندیشهٔ اجتناب ناپذیر بودن مرگ، در بسیاری از داستان‌ها و اساطیر ایشان به چشم می‌خورد. به عنوان مثال، در داستانی از اسکیموها، که در ماه‌های زمستان تاریکی مطلق را تجربه می‌کنند، مثالی وجود دارد که عده‌ای از بزرگترها می‌گویند آیا بهتر است انسان‌ها فانی باشند و یا فناپذیر. یکی می‌گوید: «بگذار ما بدون نور و روشنایی باشیم» و دیگری اضافه می‌کند: «در این صورت می‌توانیم بدون مرگ هم بوده باشیم»، اما سومی می‌گوید «نه، بهتر است که هم روشنایی و هم مرگ داشته باشیم!»

در یکی دیگر از اساطیر اسکیمویی، خداوند خالق، برگ درختی را به انسان‌ها نشان داده و می‌گوید: «این برگ را ببینید! شما مثل آن هستید. وقتی این برگ از شاخه جدا شده و به زمین می‌افتد و پوسیده و ضایع می‌شود، دیگر چیزی از آن باقی نمی‌ماند.»

نمونه‌ای از اعتقاد اسکیموها به حیات پس از مرگ، در قطعه شعری به تصویر کشیده شده است. از این شعر چنین بر می‌آید که آنان برای حیات پس از مرگ به سه قلمرو معتقدند:

وقتی دست آخر می‌رویم، از آنچه در آن هنگام به وقوع می‌پیوندد، حقیقتاً کم اطلاعیم. اما کسانی که خواب می‌بینند، غالباً مرگ را دیده‌اند که درست مثل این بوده است که در حال زندگی هستند. بنابر این، ما

معتقدیم که زندگی در اینجا روی زمین تمام نمی‌شود. ما در مورد سه محل شنیده‌ایم که مردم پس از مرگ بدان جا می‌روند، یکی سرزمین آسمان، که محل خوبی است، که در آن هیچ‌گونه ترس و تأسفی نیست. مردمان حکیمی بوده‌اند که به آنجا رفته و برگشته‌اند، تا در مورد آن به ما بگویند که در آنجا مردمی را دیده‌اند که به بازی مشغول بوده‌اند؛ مردمانی خوشحال که هیچ کاری جز خندیدن و سرگرمی نداشته‌اند. آنچه ما از این پایین به صورت ستاره‌ها می‌بینیم، پنجره‌های نورانی دهکده‌های محل سکونت مردگان است که در سرزمین آسمان واقع شده‌اند.

هم چنین سرزمین‌های دیگر مردگان در زیر زمین وجود دارند: در اعماق بسیار پایین زمین، در جایی نظیر این‌جا. با این تفاوت که در روی زمین دچار قحطی و گرسنگی می‌شوید، اما در آن اعماق همه چیز زیاد و فراوان است؛ گوزن‌های بسیار در دسته‌های عظیم به خرامیدن مشغولند و دشتهای بی پایان وجود دارند، با میوه‌های آبدار و خوشمزه‌ای که بسیار اشتهاآورند. در آن پایین‌ها نیز همه چیز برای مردگان شادی‌آور و مفرح است.

اما جایگاه دیگری نیز وجود دارد؛ سرزمین بیچارگان، درست زیر سطح همین زمینی که روی آن قدم می‌زنیم، تمام آدم‌های تنبلی که در شکار کردن مهارت نداشته به آنجا می‌روند و همه زن‌هایی که از خالکوبی شدن امتناع می‌ورزیدند، به طوری که برای زیبا شدن حاضر نبودند قدری درد و زحمت تحمل کنند؛ آنها در وقت زنده بودن هم فاقد نیروی حیات و زندگی بودند و لذا اکنون، پس از مرگ، باید روی زانوهای خود چمباتمه زنند، در حالی که سرهایشان رو به پایین آویزان بوده و ساکت و بد خلق هستند و در تنهایی و گرسنگی به سر می‌برند، زیرا زندگی